

پاسخی متفاوت به یک پرسش

سرمقاله بنیان با عنوان «احزاب و گروه‌های غیر مذهبی» به تاریخ ۸۱/۳/۸۱ در پاسخ به پرسش زیر نوشته شده است: «آیا در مردم سالاری دینی گروه‌ها و احزاب غیر مذهبی نیز حق فعالیت سیاسی و برخورداری از حقوق مشابه گروه‌ها و احزاب دینی و مذهبی را دارند یا خیر؟»

نویسنده مقاله با استناد به اصل چهاردهم قانون اساسی به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد و می‌گوید گروه‌ها و احزاب غیر مذهبی در صورتی که «با مسلمانان بر سر دین و دینداری به طور خشونت‌بار درگیر» نشوند و «با مواضع «ضددینی» برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی اقدام نکنند، از شهروندان جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند و همه حقوق و آزادی‌های کار را در فصل سوم قانون اساسی تحت عنوان حقوق ملت آمده است دارا می‌باشند.»

بیینیم آیا واقعاً پاسخ این پرسش مثبت است یا نه. به خود پرسش رجوع می‌کنیم. در همان نگاه نخست، تناقض آشکاری را در آن می‌بینیم. از یک سو مردم‌سالاری از سوی دیگر تقسیم احزاب و گروه‌ها به مذهبی و غیر مذهبی، مگر قرار نیست که در مردم‌سالاری (دموکراسی) افراد، گروه‌ها و احزاب با مذهبی و غیرمذهبی تقسیم نشوند. به طور کلی قطع نظر از عقیده، نژاد، رنگ پوست، ملیت، قومیت، جنسیت، زبان، سواد، مقام اجتماعی، ثروت و... شهروندان متساوی الحقوق به شمار آیند؟ در ماده دو «اعلامیه جهانی حقوق بشر» که در واقع منشور مردم‌سالاری است، چنین آمده است: «هر کس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد... بدیهی است که این تمایزها در عرصه جامعه به طور واقعی وجود دارند، اما دولت مردم‌سالار آنها را نادیده می‌گیرد و هیچ کس (یا گروه یا حزبی) را به دلیل برخورداری از این امتیازها بر دیگران برتری نمی‌دهد. حال اگر دولتی گروه یا حزبی را به دلیل برخورداری از عقیده خاص منفک و متمایز کند، چنین دولتی این اصل اساسی مردم‌سالاری را نقض کرده است و نمی‌تواند مردم‌سالار باشد. زیرا برای مذهبی بودن، آن گروه یا حزب حق ویژه قائل شده، و در مقابل، غیر مذهبی‌ها را از حقوق شهروندی‌شان محروم و به شهروندان درجه چندم تبدیل کرده است.

این امر در دسته‌بندی سلسله مراتبی «گروه‌ها و با جریان‌های مذهبی و امری» توسط نویسنده سرمقاله فوق آشکارا به چشم می‌خورد. نویسنده محترم این گروه‌ها و جریان‌ها را به چهار دسته تقسیم می‌کند: «الف - مسلمانان شیعه اجعفری دوازده امامی، ب مسلمانان شیعه غنی عثری زیدی و اسماعیلی و... و مسلمانان سنی پیرو مذاهب چهارگانه (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) پ - زرتشتیان و یهودیان و مسیحیان (اقلیت‌های رسمی دینی) ت - پیروان ادیان غیر از ادیان فوق یا غیردینی و بی‌اعتقاد به ادیان و مذاهب متعارف.» نویسنده سپس به حقوق این گروه‌ها در قانون اساسی می‌پردازد و می‌گوید:

«قانون اساسی برای هر یک از گروه‌ها و جریان‌های فوق حقوقی را در نظر گرفته و به رسمیت شناخته است. این حقوق را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد: حقوق گروه الف: برخورداری از امتیازات دین و مذهب رسمی ایران (اصل دوازدهم) حقوق گروه ب: آزادی انجام مراسم مذهبی بر طبق فقه خودشان ۲-تعلیم و تربیت دینی با استفاده از مذهب خود و برپایی آن، ۳-برخورداری از رسمیت در دعای مربوط به احوال شخصی (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت)، ۴- مقررات محلی در حدود اختیار شوراها با حفظ حقوق سایرین می‌تواند بر مبنای ضوابط و احکام مذهبی اکثریت ساکنان باشد، در شرایطی که آنها اکثریت دارند (اصل دوازدهم).

حقوق گروه پ: ۱- آزادی انجام مراسم دینی، ۲- آزادی عمل به مقررات دینی در احوال شخصی، ۳- آزادی در تعلیمات دینی بر طبق آیین خود در حدود قانون (اصل سیزدهم). چنان‌که می‌بینیم در این تقسیم‌بندی حقوقی هر چه از بالا به طرف پایین می‌آیم حقوق گروه‌ها محدودتر می‌شود، به طوری که حقوق دسته اول از دسته دوم بیشتر است، زیرا دسته اخیر از «امتیازات دین و مذهب رسمی» محروم می‌شود و حقوق دسته دوم از دسته سوم بیشتر است، زیرا دسته اخیر از «مقررات محلی در حدود اختیار شوراها» محروم می‌شود. روشن است که این تقسیم‌بندی چیزی نیست جز تقسیم‌بندی افراد جامعه به شهروندان درجه یک و دو و سه.

اما هنوز به گروه مورد بحث سرمقاله یعنی همان گروه‌ها و احزاب غیرمذهبی نرسیده‌ایم. نویسنده در این مورد چنین می‌گوید: «تا اینجا ظاهراً اختلافی وجود ندارد. اگر پرسشی هست در مورد حقوق گروه چهارم اصل چهاردهم قانون اساسی این جریان را به دو بخش مختلف تقسیم می‌کند. نخست افراد و گروه‌هایی که با مسلمانان بر سر دین و دینداری به طور خشونت‌بار درگیر می‌شوند و با مواضع «ضددینی» برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی اقدام می‌نمایند. دسته دوم کسانی هستند که با مسلمانان درگیری خشونت‌بار

بر سر دین «بیاقلوک» نداشته‌اند و از مواضعی غیردینی در چارچوب نظام سیاسی به فعالیت و مبارزه سیاسی (مبارزه در رژیم و نه مبارزه با رژیم) می‌پردازند. مطابق قانون اساسی، دسته دوم (غیرمذهبی‌هایی که در رژیم فعالیت می‌کنند) از شهروندان جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند و همه حقوق و آزادی‌هایی را که در فصل سوم قانون اساسی تحت عنوان حقوق ملت آمده است، دارا می‌باشند.»

اما، برخلاف نظر نویسنده، ناگفته نماند است که این گروه از مردم از تمام امتیازهای گروه‌های سه گانه فوق محروم هستند، به این دلیل ساده که نه دین و مذهب رسمی دارند، نه مسلمان سنی هستند و نه پیرو ادیان زرتشتی و مسیحی و یهودی، پس، اگر هم شهروند به حساب آیند، درواقع شهروند درجه چهارم هستند. آنچه که اصل چهاردهم درباره این گروه گفته است فقط این است که «دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان مؤمنند نسبت به افراد غیرمسلمان آریا این واژه شامل زرتشتیان، مسیحیان و یهودیان هم می‌شود؟ یا اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند.» اهل فن می‌دانند که «حقوق انسانی» شامل حقوق شهروندی نمی‌شود و منظور از آن فقط حقوقی است مانند حق حیات، حق مالکیت و نظایر آنها که البته می‌دانیم از نظر بعضی‌ها، گروه‌های غیرمذهبی حتی از همین حقوق هم محروم هستند.

علاوه بر این، نویسنده محترم همین که به گروه چهارم می‌رسد برای آن فصل جدیدی باز می‌کند و آن همانا «سرنگونی» نظام است. گویی فقط این دسته از مردم هستند که باید به دلیل اقدام به سرنگونی رژیم از حقوق خود محروم شوند. آیا چنین اقدامی از سوی گروه‌های سه گانه فوق آنان را از حقوق شهروندی محروم نمی‌کند؟ یا شاید نویسنده محترم چنین اقدامی را از سوی آنان تصور نمی‌داند. چرا؟

و انگهی، نویسنده برای این گروه از مردم حتی مخالفت با نظام سیاسی

را هم قائل نمی‌شود و دیدگاه او نه فقط نسبت به شاعر «زنده با مخالف من» خامنی یک گام عقب‌تر است بلکه - چه بسا برای محکم کاری در پیش‌تر در روی فعالیت سیاسی چپ غیرمذهبی - نه یک‌بار که دوبار بر این نکته تأکید می‌کند که این گروه فقط آنگاه از «حقوق شهروندی» برخوردار است که «در رژیم» مبارزه سیاسی کند و نه «با رژیم». با این حساب، معلوم نیست که طرف مبارزه سیاسی این گروه از مردم چه کسی یا چه نیرو و چه نهادی است. اینجا است که منظور سرمقاله نویسن روزنامه بنیان از «داشتن نشریه و مطبوعه» و «برخورداری از حق تشکل و سازمان‌یابی» که به نظر او این گروه مستحق آنها است، معلوم می‌شود. باید پرسید نشریه و مطبوعه به چه کار این گروه از مردم می‌آید اگر آنان نتوانند نظرات مخالف خود را بیان کنند؟ تشکل این گروه به چه دردی می‌خورد اگر اعضای آن نتوانند به صورت متشکل و سازمان‌یافته برای تحقق خواست‌های خود - که می‌تواند و باید شامل تلاش برای اصلاح و حتی تغییر رژیم به شیوه مسالمت‌آمیز باشد - مبارزه سیاسی کنند؟

بنابراین و به طور خلاصه، آنچه که روزنامه بنیان از آن به عنوان «مردم‌سالاری دینی» یاد کرده و مبنای حقوقی آن را همان قانون اساسی جمهوری اسلامی دانسته است، نمی‌تواند برای گروه‌ها و احزاب غیرمذهبی حقوقی برابر با حقوق گروه‌ها و احزاب مذهبی قائل شود، درست به این دلیل که گروه‌ها و احزاب را به مذهبی و غیرمذهبی تقسیم می‌کند. علت این تقسیم‌بندی نیز آن است که «مردم‌سالاری دینی»، برخلاف تمام مردم‌سالاری‌های دنیا، یک حکومت دینی است و دین را امر خصوصی افراد تلقی نمی‌کند، برعکس، آن را به مبنای قانونگذاری، یعنی به عامل تعیین‌کننده رابطه بین افراد در عرصه عمومی، تبدیل می‌کند و این درحالی است که یک قاعده اساسی مردم‌سالاری آن است که به دولت مربوط نیست که مردم چه عقیده‌ای (ازجمله چه دین و مذهبی) دارند.

بنیان